

اصول مدیریت اسلامی و الگوهای آن

ولی... نقی پورفر

قسمت یازدهم

« آخرت گرایی »

برخورد موسی (ع) با گوساله سامری

برخوردی مشابه این برخورد خداوند، در میان بنی اسرائیل، مطرح است و آن برخورد حضرت موسی با گوساله سامری است. سامری با طلا و جواهراتی که مردم از فرعونیان جمع کرده بودند، یک گوساله زرینی، جهت عبادت مردم ساخته بود که از نظر خزانه داری یک مملکت، شمش طلا است و پشتوانه ارز مملکت است.

برخوردی که حضرت موسی (ع) با این گوساله می کند، این نیست که شکل و قالب این گوساله را تغییر دهد، و آنها را به عنوان سکه های رایج مملکت یا شمش طلا به جهت بهبود اقتصادی یا پشتوانه ارزی به کار بگیرد؛ بلکه، گوساله رامی سوزاند و ذراتش را به آب می سپارد!

اگر قرار است گوساله محو شود، چرا اصل آن را هم می بایست نابود کرد؟

این نحوه برخورد، چه در مورد ثروت قارون، و چه در مورد گوساله سامری، که به فرمان

خداوند صورت گرفت، با منطقی الهی چگونه تفسیر می شود؟

این مسأله، این نکته بسیار اساسی رامی تواند با خودش به همراه داشته باشد:

مردمی که این ثروت خدادادی در اختیارشان گذاشته شده است، بینش و صلاحیت لازم استفاده بهینه از آن را ندارند.

انحراف فکری و روحی مردم به گونه ای است که، وجود و حضور این ثروت، آنها را از مسیر حق دور می کند و به جای رشد معنوی، سقوط

معنوی را برایشان به همراه دارد. پس اصل این ثروت هم، باید نابود شود. شاید مشابه این معنا را بتوانیم برای نفت مطرح کنیم: وجود نفت و

عدم استفاده بهینه از آن یکی از عواملی بود که باعث شد کشور ما تک محصولی شود، در حالی که قبل از استخراج نفت، کشور ما

صادرکننده بود؛ یعنی، نفت، اهرمی شد برای وابستگی هر چه بیشتر نظامی که فرهنگ لازم برخورد با ثروت الهی را ندارد؛ این نحوه ثروتها

در اختیار نظام فاسد گذشته، مردم متأثر از نظام را از راه به در می کرد؛ بعد از انقلاب هم، علیرغم تلاش نظام، هنوز نتوانسته ایم بطور جد از حالت تک محصولی خارج شویم.

این است که عموماً بسته بودن چاه ها و عدم استخراج این امکانات و یا محدودیت شدید استخراج برای مردم جهان سوم، و اتکاء به تولیدات کشاورزی و صنعتی خویش تا این که اینها به حد بلوغ فرهنگی برسند، یک ضرورت در سیاست گذاری مدیریت اسلامی است.

از حیث موردی هم، طیفهای مردم همین طور هستند: مردمی که در فقر و فشار اقتصادی در کنار محرومیت فرهنگی بسر می برند، وقتی به امکانات اقتصادی می رسند، فرهنگ دینی در میانشان ضعیف تر می شود؛ چون توان عقلانی و دینی مواجهه با این امکانات و وضعیت جدید را ندارند؛ و این نشان می دهد که: اینگونه مردم هنوز کودکان و رشد لازم را ندارند و نباید امکانات فراوان در اختیار آنها گذاشت؛ زیرا از راه به در می شوند و بدمستی می کنند؛ بلکه، باید به موازات بهبود اقتصادی، فرهنگ معنوی

مصرف بهینه نعمت

خدا را به آنان

آموزش داد والا

هلاکت، سرنوشت

محتوم این گونه مردم،

هرگز مسایل فرهنگی نمی تواند منفک از امور معیشتی باشد ولیکن

بسیتر حرکت اقتصادی، و نتایج آن، می بایستی حرکت فرهنگی در جهت

تحقق ارزشهای اخروی در جامعه باشد.

خواهد بود:

«وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَوْمٍ لَمْ يَلْمِزُوا فِي مَعِيشَتِهِمْ» (قصص / ۵۸)

«چه بسیار اقوامی که، ثروتشان آنها را به بدمستی کشاند و از مسیر معقول خارجشان کرد و به نابودی و هلاکتشان انجامید»^(۱).

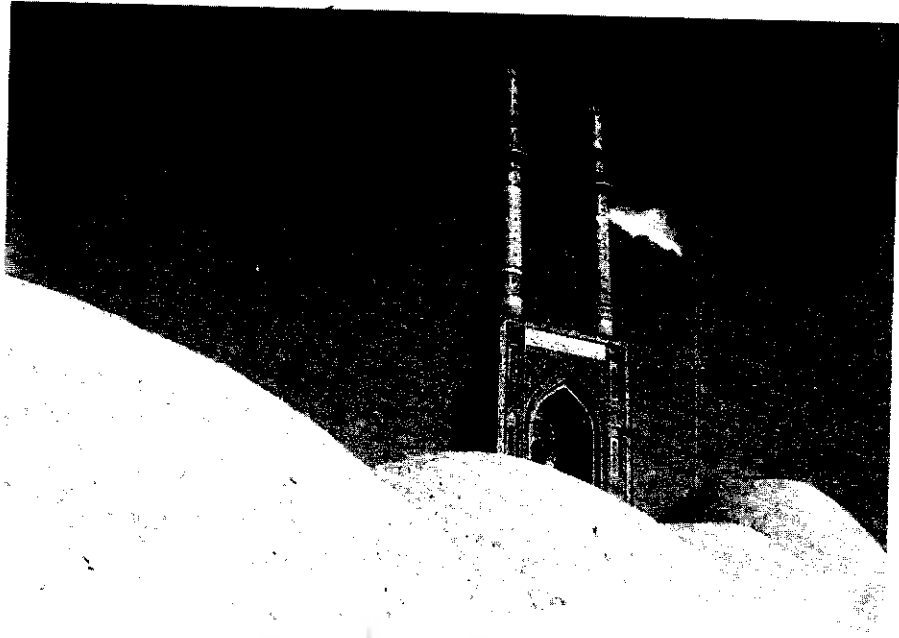
این آیه هم نشان می دهد: وقتی مطلوب، دنیا شد نه آخرت، طبیعتاً، ثروتها هم در راه ارضای غرایز و شهوات نفسانی، به کار گرفته می شود؛ و

این نحوه برخورد با ثروت، آسیبهای فراوانی به نظام مردم می زند.

این گونه نگاه الهی به نحوه ارتباط با ثروتها، در نوع سیاستگذاریهای مدیریت اسلامی، این تئیه را ایجاد می کند که حتی گاهی مدیریت الهی،

برای این که یک معنای فرهنگی و دینی را در روح و روان جامعه تثبیت کند، نه تنها مجرم را نابود می کند که ثروتش را هم نیست و نابود می کند؛

۱- اتفاقاً این آیه در سوره قصص است، قبل از طرح مسأله قارون.



گویا، خداوند می‌خواهد ریشه دنیاطلبی را از جان مردم بکند، و امید مردم را به این نحوه دنیاطلبی، به باد دهد: (۱)

«لِنَحْرُقَنَّهُ ثُمَّ لِنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا»
 (بی شک آن (گوساله زرین) رامی‌سوزانیم، سپس ذرات آن را در دریا دفن می‌کنیم) گویا، مدیریت اسلامی برای حل یک معضل روانی، گاه ناچار است یک چنین شیگرد تربیتی، روانی را به کارگیرد. زیرا، چگونگی می‌شود بدون این شگرد، فرهنگ دینی و ضرورت توجه به آن را، در قلب مردمی که سخت شیفته امکانات قارونی هستند، ایجاد کرد؟

قرآن کریم، از اثری که این حادثه در روح و روان این مردم شیفته فرهنگ قارونی داشت، خبر می‌دهد:

«فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (قصص / ۸۱)
 «عجز هول‌انگیز قارون در ورطه عذاب الهی و در برابر دیدگان وحشت‌زده مردم، غربت و بی‌پناهی قارون را در نظام خلقت، منعکس می‌کند».

«وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَنْسِفُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ» (قصص / ۸۲)
 «آنهایی که تا دیروز، آرزوی موقعیت قارون را می‌کردند (به جهت اثر روانی که عذاب قارون بر اینها گذاشت) گفتند: که‌ای وای، گویا! این خدا است که بسط و تنگی روزی را به دست دارد»؛ (یعنی توجه به آخرت و حوزه ملکوت در اینها ایجاد شده است):

«لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّكَ لِتَفْلِحَ الْكَافِرُونَ» (قصص / ۸۲)

«اگر لطف و رحمت خداوند نبود، همان بلایی را که خداوند بر سر قارون آورده بود، سیر ما هم می‌آورد!»
 (و این حقیقت درجانشان نقش بست که) ای، عجب گویا کسی که

حق ناشناس باشد و کفران نعمت بکند، هرگز به نتیجه نمی‌رسد!»
 برای این‌که، معنویت که اساس جامعه است، در این جامعه شکل بگیرد، ارزش دارد که این چنین ثروتی هم، بناچار نابود شود! ما با توجه به این معنا، باید دقت داشته باشیم که بازسازی شهرهایمان و شکوفایی اقتصادمان را، به چه قیمتی و بر چه مبنایی، داریم انجام می‌دهیم؟
 آنچه در اصلاح امور معیشتی صورت می‌گیرد، آیا به موازات آن، از حیث فرهنگی هم، در جامعه، اصلاحات صورت گرفته است یا نه؟
 ما نمی‌توانیم در هیچ مقطعی از زمان، بهبودی وضع اقتصادی را اولویت بدهیم، بدون این‌که، زمینه روانی و فرهنگی مساعد، (حداقل) به موازات آن ایجاد شود.

بله، هرگز مسایل فرهنگی نمی‌تواند منفک از امور معیشتی باشد، ولیکن بستر حرکت اقتصادی، و نتایج آن، می‌بایستی حرکت فرهنگی در جهت تحقق ارزشهای اخروی در جامعه باشد.
 به هر حال این‌الگوها، نکات بسیار مهمی را در رابطه با اصل آخرت‌گرایی دارد؛ از این رو، در پی همین آیات سوره قصص است که قرآن می‌فرماید:

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (قصص / ۸۳)
 «آن دار متعالی آخرت، سهم کسانی است که طالب سرکشی،

۱- همچون نابود کردن مواد مخدر، اعم از سیگار، تریاک و غیره و مواد مسکر و قمار و غیره که از جهتی، برای بعضی گروه‌ها و دولتها، سودآوری کلانی را به همراه دارد.

علوفساد و اختلال در زندگی دنیوی نباشند».

این مسأله بیشتر به مدیرتها نظر دارد: کسانی که طالب علوند و جاه‌طلبند، و دست و پای زنده که به مقامهای دنیوی برسند؛ اینان سهمی از آخرت ندارند.

بله، مقامات دنیوی می‌تواند به عنوان یک ضرورت و یک تکلیف الهی، برای مؤمن مطرح باشد.

دنیاطلبی و نیازهای انسان

انسان مؤمن باید به این نکته توجه داشته باشد که: چه کسانی ثروت او را مصرف می‌کنند؟

آیا اهل دنیایی که به واسطه آن ثروت، پروا تر می‌شوند، یا مؤمنی که از این ثروت استفاده می‌کند و قوی‌تر، در مسیر الهی، حرکت می‌کند؟ و حتی، باید توجه داشته باشیم، خودمان که از ثروت خویش استفاده می‌کنیم، چه اثری بر فکر و جان ما می‌گذارد.

آیا انسان را خیالاتی می‌کند و به بازی می‌گیرد؟ و یا نه، انرژی‌ای به انسان می‌دهد تا به وظایف انسانی - الهی‌اش بپردازد؟

مثلاً، خانه مجللی را که می‌خرد، آیا می‌تواند در آن خانه نماز با خشوع بخواند یا نه؛ کلاً هر مصرفی که انسان می‌کند باید ببیند: آیا آخرت در دلش زنده شد یا نه؟

میزان مصرف نسبت به افراد مختلف فرق می‌کند؛ وجودی که حساسیتش بیشتر است، اثر مصرفها برای او شدیدتر است.

پیامبر(ص) و زینت دنیا

مثلاً، پیامبر را می‌بینیم که وارد خانه یکی از همسرانش می‌شود، او پرده رنگی آویزان کرده بود؛ پیامبر می‌فرماید: این پرده را از جلوی چشم من دور کن، مرا به یاد دنیا می‌اندازد! (۱)

این وجودی که به شدت حساس است، یک پرده رنگی برایش مسأله دار است و توجه‌اش را به آخرت، در آن سطحی که می‌خواهد، حاصل نمی‌کند.

هر وجودی یک سطح رشدی دارد و آخرتش با آخرت دیگران تفاوت می‌کند، و یک سطح خاصی را باید لحاظ کند، این است که نمی‌شود قید گذاشت و بی حساب کسی را تخطئه کرد؛ بلکه باید به او تذکر داد که: معنویت یادت نرود.

و نشانه فراموش نکردن معنویت این است که، آیا با این ثروت و نحوه مصرفی که داری، نماز با حال، قرآن با حال می‌خوانی یا نه؟ قلب منقلب داری، چشم گریان داری یا نه؟

غمخوار و فریادرس فقراء هستی یا نه؟ اگر اینها را نداشتی، روح در خطر است و آلوده‌ای؛ و این معنا، برای فقیر و غنی فرق نمی‌کند بلکه نوع توجه به دنیا مهم است.

گاهی آدم فقیر، نوع توجه‌اش به همان زندگی فقیرانه، به گونه‌ای است که مانع آخرت‌گرایش می‌شود و این‌گونه نگاه مبتلاست. همچون نگاه انسان غنی به دارائش، که خدا را فراموش می‌کند و نوعی منیت و انانیت در وجودش ایجاد می‌شود و نوعی استقلال و پشتوانه غیر خدایی، در خود حس می‌کند.

انسان گاهی با ثروتش به اینجا می‌رسد و گاهی با قدرتش، حد این

ثروت و قدرت نیز فرقی نمی‌کند که چقدر باشد، به طور کلی انسان به هر میزان، به هر امر غیرخدایی تکیه کند تا عزتی را به دست آورد، به امور فانی، تکیه کرده است:

«مَا عِنْدَكُمْ يَنْقَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»

به ارزشهای متعالی و معنوی تکیه کنید که بقا دارد، چون از حق ناشی می‌شود و همانطوری که حق بقا دارد، اینها هم بقا دارند:

«وَتَوَكَّلْ عَلَى النَّحْيِ الَّذِي لَا يَمُوتُ»

«به خدای حقی لا‌یموت توکل کن»، نه به مردم، مال، قدرت، زن و بچه و... که همه اینها فانی هستند و مردنی؛ هیچکدام از اینها باقی نمی‌مانند؛ همانطوری که در سوره هُمَزَه می‌فرماید:

«وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّغَزَةٍ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ، يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدُهُ»

(همزه / ۱-۳)

«انسان خیال می‌کند که این مال است که او را ابدیت می‌دهد، در حالی که، مال فانی است و آنکه ابدیت می‌بخشد، وجود حقی لا‌یموت است».

باید به این نکته توجه داشت که، درست است بحث غنی و فقیر مطرح نیست، بلکه نوع نگاه و توجه به مال مطرح است، اما طبیعت ثروت، خطر غفلت از آخرت را شدیداً به دنبال دارد.

به همین علت، انسان باید از خود مراقبت زیادی داشته باشد و با محکهای مختلف، خودش را ارزیابی کند. که، نکند از صراط مستقیم خارج شود؛ چون رفاه، زودتر بشر را منحرف می‌کند تا سختی و بلا برای اکثر مردم، سختی، خیر و برکنش بیشتر از رفاه است البته رفاهی که غفلت بیاورد نه رفاه در حد ضرورت؛ البته، انسان وقتی امکانات بیشتر داشت، نفس او ضرورتهایی را برای خودش می‌تراشد و توجهاتی می‌آورد؛ این است که در روایات گفته‌اند:

«در زندگی معیشتی نگاهتان به فقراء و زیردستان باشد تا ضرورتها درست تشخیص داده شده، خیالاتی برخورد نشود، اما در مسایل معنوی به اولیاء... نگاه کنید تا شما را غرور نگیرد».

امام حسن(ع)

نکته دیگر، در نهج‌البلاغه آمده است که: «مسئول مردم باید خودش را با پایین‌ترین سطح مردم هم‌تراز کند»؛ ولی تنها این معیار مطرح نیست، بلکه حتی ممکن است مسئول و مدیر نظام اسلامی خودش را به پایین‌تر حد مردم هم‌تراز کند؛ ولی باز ببیند، این حد مصرف، اثر سوء بر وجودش گذاشت و توجه‌اش را به آخرت کم کرد، در این صورت، ناچار باید یک قدم هم سخت‌تر با جان خودش برخورد کند!

نوع سلوکی که امیرمؤمنان دارند، نه مردم متوسط‌الحال، حتی فقیر و پابرنه‌ها هم، طاقتش را ندارند؛ و این نشان می‌دهد که حد مصرف پایین‌ترین قشر جامعه هم، گاهی اوقات، اثر سوء بر جان مدیریت اسلامی دارد؛ امری که برای عموم قابل درک نیست. به تعبیر امام در دعای کمیل که می‌فرماید:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ»

«بارخدا یا، بر من بیخشای گناهانی را که دعا و استجابات دعا را مانع می‌شود»

به قول امام خمینی (ره) واقعاً این دعای حضرت، برای خودش می‌باشد، نه این که تنها برای آموزش مردم باشد؛ حال منظور از این ذنب چیست که برای حضرت حبس دعا می‌کند؟

اصلاً ما درک نمی‌کنیم و نمی‌فهمیم که حضرت چه می‌گوید: سطح انتظاری که در سیر الی‌الله، این وجود از خودش دارد و خدا از او دارد، با سطح انتظاری که ما از خودمان داریم، بسیار تفاوت می‌کند.

نکته دیگر این است که، در بعضی موارد، مسئول جامعه ممکن است از حد مصرف عامه مردم، بیشتر مصرف کند ولی به اقتضای ضرورت‌های حکومتی؛ مثلاً مردم کوچه و بازار، ماشین ندارند ولی مدیریت اگر ماشین نداشته باشد، به کارهایش نمی‌رسد.

معیار در این موارد «اصل زهد» است که در سوره حدید مطرح است (۱):

«لِيُكْفَلُوا تَأْسِئًا عَلَىٰ مَنَافِعِكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»

(حدید / ۲۳)

«بر آنچه از دست داده‌اید، تأسف نخورید و به آنچه که خدا به شما داده، سخت دلشاد نگردید».

طبق این آیه، زاهد کسی است که: «فقدان و یا به دست آوردن دنیا، تلاطم در وجودش ایجاد نمی‌کند»؛ از دست دادن دنیا، بحرانیش نمی‌کند و بدست آوردن دنیا، او را از حالت ایمانی خارج نمی‌کند.

در این دادنها و گرفتنها، وجودش هیچ تغییر نمی‌کند و تکان نمی‌خورد، وابستگی به دنیا ندارد و دنیا را به جا مصرف می‌کند؛ طبق ضرورت‌های شرعی از دنیا استفاده می‌کند، همانطوری که در مورد مصرف مؤمن در روایات داریم:

«الْمُؤْمِنُ أَكَلَهُ كَالْمَرْضِيِّ»

«خوراک مؤمن، مثل مریض می‌ماند»

آدم مریض هرچه دکتر تجویز کند مصرف می‌کند؛ گاهی دکتر بهترین خوراکیها را تجویز می‌کند و گاهی هم، پایین‌ترین سطح خوراکی را دستور می‌دهد.

این دید کمونیستی است که حد مادی قابل شویم؛ انسان باید به حد ضرورت مصرف کند و مصرفش هم، جهت آخرتی داشته باشد؛ چه اکل باشد چه شرب و لباس و مسکن و... باشد، اینها مقدمه یک سری از تواناییهاست که انسان مؤمن باید از ادعیه و نماز و... بگیرد.

پس داشتن ثروت، فی‌نفسه مذموم نیست، چه این که حضرت امیر(ع) ۱۰۰۰ برده آزاد کردند، علاوه بر این که چقدر باغات و قنات‌ها را وقف کردند و این وقف‌ها را به فرزندان‌شان سپردند.

و اصلاً علت وجودی نظام دنیا و همه ثروت‌های آن، وجود مؤمن است و خداوند برای کافر ثروتی قرار نداده است! همه ثروت‌های دنیا مال مؤمن است و در نگاه الهی کافر باید برای مصرف ثروت‌های دنیا از مؤمن اجازه بگیرد! والا غاصب است!:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»

(اعراف / ۳۲)

خداوند که در قرآن به مؤمنین می‌فرماید:

(اعراف / ۳۱)

«كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا»

یعنی: «بخورید ولی همه با هم، نه این که یکی بخورد و ده تانخورند!» در آیه دیگر می‌فرماید: «انما المؤمنون اخوة...» همه با هم برادرند و ملاک برتری تقواست، با این وجود، تقوا رجحان و برتری در استفاده مالی نمی‌آورد، مگر اینکه، اولویت‌های مصرف در جهتی باشد که به واسطه آن، توان آخرتی و دینی پدید آید.

پیامبر (ص) و مشرکان

الف: منع حضور کفار در حرم الهی

یکی از دستوراتی که بعد از تسلط پیامبر(ص) بر جزیره‌العرب، به ایشان داده شد، منع حضور مشرکان در مکه معظمه بود. (۲)

این دستور، تبعات اقتصادی داشت و یک سری ضرر و زیان بر تجارت مسلمانان وارد می‌کرد، که قرآن خود، این معنا را منعکس کرده است که «حکم ممنوعیت مشرکان از مکه صدمه اقتصادی را در پی دارد»:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ مَا بَعَدُوا مِنْهُ هَذَا»

(توبه / ۲۸)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید: مشرکان نجس و پلیدند و از امسال به بعد، هیچ مشرکی حق ندارد در این منطقه وارد شود و ورودشان به این منطقه ممنوع است»:

«وَإِنْ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ غَنِيَّةٌ فَلْيُؤْتُوا عَنْ نَفْسِهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا»

(توبه / ۲۸)

«و اگر از عیالواری می‌ترسید، خداوند شما را بواسطه فضل خودش بی‌نیاز می‌کند، اگر مشیتش تعلق بگیرد».

تعلق فضل خدا، گویای آن است که: گاه در یک مقطع، ممکن است موضع‌گیری ارزشی، به ظاهر، محدودیت مادی در پی داشته باشد، لیکن در دراز مدت، برکات مادی را نیز به همراه دارد.

وقتی مدیریت نظام، نگاه آخرت‌گرایی داشته باشد، این‌گونه حکم می‌کند. پس در سیاست‌گذاری‌های مسئولان نظام اسلامی، اصل، فرهنگ و معنویت و آخرت‌گرایی است و نمی‌شود به واسطه نفع اقتصادی، ارزشهای متعالی را زیر سؤال ببریم و به آن بی‌اعتنا باشیم. (۳)

۱- این استنبهات از نهج‌البلاغه حکمت ۴۳۹ می‌باشد.

۲- برای مشرکان هم، خانه کعبه مکان مقدسی بود. مشرکان که به مکه می‌آمدند، یک سری کالاها را با خودشان می‌آوردند و دادوستدی با مسلمانان داشتند که نفعی بسیار، برای جامعه مسلمانان در پی داشت و برعکس، منع ورود آنها، باعث می‌شد مسلمانان که دچار مشکلات اقتصادی بودند در تنگنای اقتصادی بیشتری قرار بگیرند.

۳- با توجه به این معیار باید در نحوه مقررات اجتماعی همچون منطقه‌های آزاد تجاری دقت به خرج دهیم تا مبادا که ارزشهای اخلاقی و دینی کم‌رنگ شود.